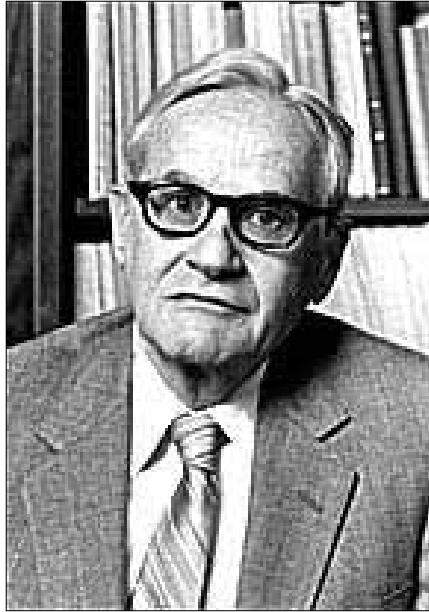


۱. بزرگداشت پروفیسور «فرانتس روزنتال» در خانه اندیشمندان علوم انسانی

یکشنبه بیست و دوم دیماه است. پیامکی به دستم رسیده، و خبر از نشستی می‌دهد که به همت انجمن ایرانی تاریخ و با همکاری «خانه اندیشمندان علوم انسانی»، برای بررسی افکار و آثار «فرانتس روزنتال»^(۱) برگزار می‌شود. پروفیسور روزنتال (۱۹۱۴-۲۰۰۳) خاورشناس آلمانیست که پس از جنگ جهانی دوم به امریکا مهاجرت می‌کند؛ و سال‌ها در دانشگاه ییل به تدریس و پژوهش در تاریخ اسلام، تاریخ پزشکی و زبان‌های سامی و آرامی می‌پردازد. دکتر مهدی محقق، استاد حسن انوشه و آقای میثم کرمی سه سخنران جلسه هستند. من هم به شوق دیدار این استادان ارجمند راهی خیابان ورشو می‌شوم. جلسه با ۴۵ دقیقه تأخیر آغاز می‌شود، که البته تعجیبی ندارد. تأخیر در شروع جلسات دیگر عادی شده و جای شکایت ندارد. خوشبختانه به اندازه کافی مطلب خواندنی همراه دارم. شماره دی‌ماه «اطلاعات حکمت و معرفت» یکی از این خواندنی‌هاست. حاوی دفتری برای دین‌پژوهی. چه تصادفی! روزنتال نیز مورخ و دین‌پژوه بوده و مجله‌ای که می‌خوانم در همین زمینه است. گفتگویی با دکتر مسعود جلالی مقدم را مرور می‌کنم. بعد به مصاحبه‌ای با دکتر همایون همتی می‌رسم که درباره تاریخچه این مطالعات است. گویا سابقه دین‌پژوهی به معنای جدید آن به قرن نوزدهم باز می‌گردد. از آنجایی که به روش تحقیق علاقه‌مندم تنوع روش‌شناختی این حوزه برایم جالب است. هرمنوتیک،

1) Franz Rosenthal



• فرانتس روزنتال (۱۹۱۴ - ۲۰۰۳)

تحقیقات میدانی جامعه‌شناختی و روانشناختی در این مطالعات اهمیت بیشتری دارد. در ادامه مرور این شماره به گفتگوی دیگری می‌رسم با عنوان «شادمانی‌های شهر پرتنش»، که در آن دکتر نعمت‌الله فاضلی درباره «روانشناسی شهر» صحبت می‌کند. بر خلاف همیشه، که اشاره به شهر و شهرنشینی یادآور استرس، ترافیک و آلودگی هواست، دکتر فاضلی از شهری سخن می‌گوید که شادی‌آفرین است. از خواندن این مقاله آگاهی‌بخش غرق در شادی هستم که جلسه شروع می‌شود؛ و خوشحالم که این تأخیر برایم فرصتی بود که کمی مطالعه کنم.

در آغاز جلسه، جناب دکتر محقق از سابقه آشنایی خود با پروفسور روزنتال می‌گوید. نخستین دیدار این دو دانشمند بزرگ در سال ۱۳۴۶ در ویلادلفیا بوده است. زمانی که دکتر محقق استاد مدعو دانشگاه مک‌گیل کانادا بودند و برای شرکت در مجمع سالانه «انجمن شرق‌شناسان آمریکا» به آنجا سفر می‌کنند. این دیدار آغازی بردوستی و همکاری درازمدتی می‌شود که انتشار چندین اثر، از جمله ترجمه «تاریخ الاطباء و الفلاسفه» یکی از دستاوردهای آن است. علاقه‌مندی مشترک به تاریخ پزشکی زمینه اصلی این همکاری بوده است. سال‌ها بعد پروفسور روزنتال از دکتر محقق دعوت می‌کند برای فرصتی مطالعاتی، عازم دانشگاه ییل شوند. دکتر محقق از مهمان‌نوازی ایشان تعریف کردند که شخصاً برای استقبال از میهمان خود به فرودگاه آمده بودند. سخنان دکتر محقق درباره فضائل علمی و اخلاقی پروفسور روزنتال رو به پایان بود، که

www.inter-disciplinary.net/at-the-interface/education/letters-and-letter-writing/call-for-presentations/
 Mail: Email from G...

Call for Presentations

1st Global Conference

Letters & Letter Writing

Signed, Sealed, Delivered

Tuesday 18th March – Thursday 20th March 2014
 Prague, Czech Republic

Call for Presentations

The letter has been one of the most important forms of communication over thousands of years across many cultures and continents. Whether personal, professional or an open statement of intent it can convey the most intimate messages or declare the most inflammatory of declarations. It can be delivered by hand, by postman, by pigeon, by bottle, by smartphone, by internet connection or even by space ship. It can be cherished, collected, published, censored, blogged, stolen, steamed open, torn up, buried, displayed. It can be written on paper, papyrus, skin, in the sand, in wax, on sweet wrappers and on computer screens. It can be written with quills, pens, keyboards, chalk and in ink, in blood, in lemon juice, in light, with love, with hate, with desperation, with pride, with humiliation and with satisfaction. Correspondingly, it can take seconds, minutes, hours, days, weeks or even years to reach its destination, whether sent to someone in the next room, or via a time capsule to people 50 years in the future. A letter is not just the means to communicate to others, but a way in which we communicate who, what and where we are and the times that we live in, consequently, being as much about the interconnectedness of identity, place and culture through time as it is about the immediate connection to those


LETTERS AND LETTER WRIT

- [Steering Group](#)
- [Project Archives](#)
- [Call for Presentations](#)
- [Details](#)
- [Venue and Accommodation](#)
- [Booking Form](#)

WHAT'S NEW?

- [New Ethos Hub Leaders](#)
- [Ebrary Distribution](#)
- [Titles Directly Available in the](#)
- [New Project: Sexuality and D](#)
- [Rilke Translation Book Launch](#)
- [New Imprints](#)
- [Accreditation](#)

SPREAD THE WORD.....



• فراخوان همایش «نامه و نامه‌نگاری» در پراگ

خبر دادند استاد انوشه امکان حضور در جلسه را ندارند. بنابراین، از دکتر ناصر تکمیل همایون دعوت شد پانل را همراهی کنند، و ایشان نیز پذیرفت. آقای میثم کرمی در سخنان خود به فقدان ترجمه آثار روزنتال اشاره کرد و ترجمه‌های موجود را ناکافی دانست. ایشان به ترجمه کتاب ارزشمند «تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام» اشاره نمود که مرحوم دکتر اسدالله آزاد ترجمه کردند. اما ویرایش جدید آن منتشر شده و هنوز ترجمه نشده است. مرحوم دکتر آزاد استاد راهنمای پایان‌نامه‌ام در دوره کارشناسی ارشد بودند. خدایش رحمت کناد، معلمی خردمند و پژوهشگری توانمند بود. روحش شاد و یادش گرمی باد.

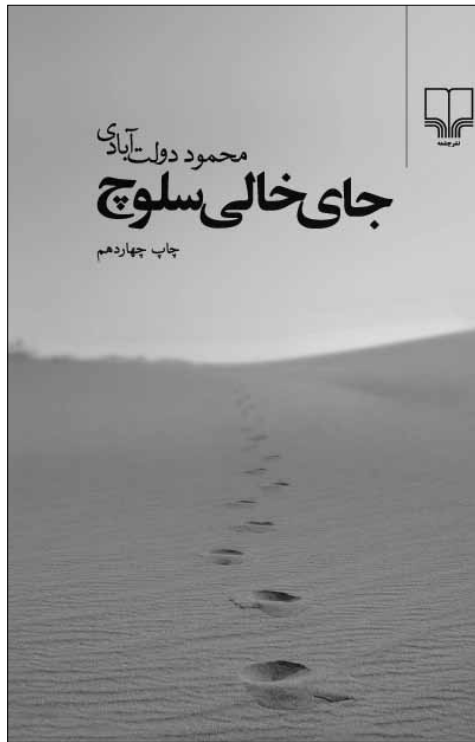
۲. همایشی جهانی درباره نامه و نامه‌نگاری پراگ، هیجدهم تا بیستم مارس ۲۰۱۴ در اواخر اسفند سال جاری همایشی در پراگ - پایتخت جمهوری چک - برگزار می‌شود؛ که محور بحث آن «نامه و نامه‌نگاری» است. در فراخوان این کنفرانس درباره اهمیت نامه در جوامع انسانی می‌خوانیم: در طول هزاران سال گذشته نامه یکی از مهمترین شکل‌های ارتباطات در فرهنگ‌ها و کشورهای مختلف بوده است. نامه می‌تواند کاملاً شخصی یا حرفه‌ای باشد. می‌تواند موضوعی بسیار خصوصی یا اعلانی عمومی را در برگیرد. نامه ممکن است مختصر یا مفصل، رسمی یا غیررسمی، خوش‌خط یا بدخط، حامل خبر خوب یا بد، مؤدبانه یا گستاخانه، امیدبخش یا ناامیدکننده باشد.

نامه شاید فقط برای یک نفر نوشته شود؛ یا مخاطب آن هزاران نفر باشد. نامه را می‌توان بر کاغذ سفید، کاغذ کاهی، کاغذ رنگی، پایپروس، چرم، سنگ، لوح گلی یا صفحه مانیتور نوشت. نامه را می‌توان با قلم نی، مداد، خودکار، خودنویس، ماژیک، گچ، ذغال، مرکب، جوهر، آبلیمو یا حتی با خون نوشت. نامه می‌تواند همراه با عشق، نفرت، استیصال، غرور، مسخرگی، یا رضایت نوشته شده باشد. نامه می‌تواند در چند دقیقه، چند ساعت، چند روز، چند هفته یا چند سال نوشته شود. نامه را می‌توان یکبار نوشت و فرستاد یا بارها ویرایش کرد، و سرانجام از نوشتنش پشیمان شد.

بعضی از این نامه‌ها - مثل ایمیل - چند ثانیه بعد به دست مخاطبشان می‌رسند. اما بعضی روزها، هفته‌ها و ماه‌ها در راهند. نامه‌هایی هستند که خیلی زود و بعضی بسیار دیر می‌رسند، یا هرگز نمی‌رسند. نامه‌هایی هم در میانه راه گم می‌شوند، یا مسیرشان را اشتباه می‌روند. بعضی از نامه‌های گم شده، بعد از مدت‌ها پیدا می‌شوند. می‌توان برای رسیدن نامه‌ای بی‌تابانه لحظه‌ها را شمرد، یا برای هرگز نرسیدن آن ملتمسانه دعا کرد. می‌توان آرزو کرد بعضی از نامه‌ها زودتر نوشته می‌شدند، یا برخی هرگز نوشته نشده بودند. نویسنده نامه می‌تواند آن را شخصاً به مخاطب تحویل دهد، با پست بفرستد، به کبوتر نامه‌رسان بسپرد، در بطری کوچکی در دریایی بزرگ رهاش کند، ایمیلش کند، یا حتی با سفینه‌ای به فضای بیکران کیهان ارسالش کند. نامه‌ای که شاید روزی به دست کسی برسد. مخاطب نامه می‌تواند آشنا، غریبه، یا ناشناس باشد. نامه می‌تواند با امضا یا بدون امضا باشد؛ و این داشتن یا نداشتن امضای خودش کلی معنا و پیامد دارد. نامه را می‌توان عزیز شمرد، بارها خواندش، برای مدت‌ها نگاهش داشت، منتشرش کرد، یا نخوانده پاره‌اش کرد و دورش انداخت. نامه را می‌توان یک بار خواند و جایی دفنش کرد، سوزاندش یا با خوشحالی و افتخار متنش را برای دیگران تعریف کرد. نامه می‌تواند مخاطبش را خوشحال کند، یا او را اندوهگین سازد. او را به کاری وادار کند یا از اقدامی باز دارد. به او امید بخشد یا بنای امیدش را ویران کند. نامه می‌تواند با مخاطبش همدردی کند، یا شعله خشمش را بیافروزد. نامه می‌تواند دلگرم‌کننده، تهدیدآمیز، یا گستاخانه باشد. می‌تواند بسیار ادبی یا کاملاً عامیانه نوشته شود. ممکن است نامه‌ای پر از غلط املایی باشد و بی‌سوادی نویسنده‌اش را نشان دهد! نامه می‌تواند تمام یا ناتمام باشد. راستی شما چه تجربه‌ای از نامه و نامه‌نگاری دارید؟ برای ما بنویسید.

۳. سفری به زمینیج و یادی از «جای خالی سلوچ» (۲۶ دی ماه ۱۳۹۲)

مدتی نبودم. رفته بودم سفر. سفری کوتاه به زمینیج. روستایی کوچک در حاشیه کویری بزرگ. ردپایی برشن را در جلد کتابی دنبال کردم و به آنجا رسیدم. زمستان یکی



از سال‌های دههٔ چهل بود. زمستانی سخت با خشکه سرمایی سمج که می‌گفتند «یوز در آن بند نمی‌شود!». زمینج سرزمین قریبی بود که غریب می‌نمود. جایی برای دیدن تجربه‌هایی زیسته، از زاویه‌ای بسیار نزدیک. تجربه‌هایی بیشتر تلخ و کمتر شیرین. جُنگی سرشار از بیم و امید، رنج و لذت، خشم و شفقت، تردید و تسلیم، سود و زیان، دلبستگی و رهایی؛ همراه با شوق زندگی.

در زمینج قبل از هر چیز تبلور رنج را در پریشانی و درماندگی دیدم. مکرر و پی‌درپی. بی‌پایان و بی‌رحم. به راستی که «پریشانی در بافت لحظه‌ها بود». سلوچ از این رنج بی‌کران گریخته بود. هیچ یک از اهالی روستا هم نمی‌دانستند کجاست. فقط می‌دانستند که سلوچ همسرش مرگان و سه فرزندش - عباس، ابراو و هاجر - را رها کرده است. همراه مرگان در پی او کوچه‌های زمینج را پیمودم. در پی «سایه‌های پیچان و روان». اما هیچ نشانی از سلوچ نبود. او با نبودنش در این داستان معنا می‌یافت و همهٔ ماجراها بعد از رفتنش آغاز می‌شد. می‌گفتند مرد ریزنقش و چابکی بوده که از هر انگشتش هنری می‌چکیده است. اما او دیگر نبود که با هنرهایش اهالی را شگفت‌زده کند. اما مرگان اهل شکیبایی و پایداری بود. مرگانی که «خون جوانی هنوز در رگهایش



• دکتر زیدان منصوریان

می‌دوید، گرچه به ظاهر شکسته و پیر می‌نمود. روزگار با مرگان هیچ سرآشتی و سازش نداشت. اما او تا پایان داستان ایستاد. راست و استوار. بازتاب این رنج برایش «پرخاشی فروخورده» بود، نه «زوزه‌ای دردمندانه». هنوز پرتویی از امیدی سمج در گوشه‌ای از قلبش پرپر می‌زد.

در این سفر تصویر تازه‌ای از معنای هول و هراس دیدم. زمانی که لوک سیاه‌مست نعره‌کشان در پی عباس می‌دوید و قصد جاننش را داشت. در مهلت کوتاهی تا مرز هلاکت، این هراس به اوج خود می‌رسید. زمانی در «آستانه» و نه در «مرکز» مرگ که هولناک می‌نماید. لحظه‌ای که در چاه کاریز شوراب، افعی روی بدنش لغزید و رفت. او را نگزید، اما ته‌مانده‌ی توانش و سیاهی موهایش را مکید و با خود برد.

بارها بی‌رحمی را هم دیدم. روزی که سالار می‌خواست از خانه‌ی خالی مرگان همان چهار تکه ظرف مسی را به یغما ببرد. بی‌هیچ مروتی. روزی که ابرو را به بهانه‌ای واهی به ضرب تسمه و لگد و خواب‌گوشی کبود کرد. بی‌آنکه به یاد آورد که او فقط کودکی پانزده ساله است.

در زمینج بهای «نان» را بیش از پیش فهمیدم. تصویر تازه‌ای از کیسه‌ای آرد برایم ترسیم شد. تصویری که نشان می‌داد چگونه نان با خود امید به زندگی و زنده ماندن را به همراه می‌آورد. در این سفر شاهد حس تلخ حسرت و پشیمانی هم بودم. روزی که تراکتور میرزا حسن خاموش شد؛ و ابرو تمام امیدهایش را که به قلب آهنین تراکتور جوش خورده

بود، برباد دید. او ماند و حسرت و شرمی بی پایان. آنجا بود که فهمیدم چگونه «رهایی از دیگران آسان است. رهایی از خود دشوار است. بسا ناممکن!».

من «جای خالی سلوچ» را نخواندم. با آن به سفر رفتم. در این سفر بارشی از کلمه و معنا را تجربه کردم. گویی به تعریف تازه‌ای از «رنج آدمی» رسیدم. رنجی که باید به آن معنا بخشید تا تحملش ممکن باشد. حالا «از معرکه گریخته‌ام، اما معرکه هنوز در من است!». خسته‌ام. با این حال، می‌خواهم یک بار دیگر به این سفر بروم. اطمینان دارم در بعضی روزها و لحظه‌ها از کنار اهالی زمینج پرشتاب گذشته‌ام. این بار باید کمی آهسته‌تر گام بردارم. چه بسیار نکته‌ها را که باید دوباره ببینم. آری باید یک بار دیگر به زمینج بازگردم. هر چند این بار علاوه بر جای خالی سلوچ، جای مرگان هم خالی خواهد بود!

خواننده گرامی

مخارج سنگین مجله فقط از محل تک فروشی و حق اشتراک تأمین می‌شود. بخارا انتظار دارد در صورتی که آن را می‌پسندید و ماندگاری آن را برای فرهنگ و زبان فارسی مفید می‌دانید ما را یاری کنید.

از آن دسته از مشترکین که وجه اشتراک خود را نپرداخته‌اند خواهش می‌کنیم تا پایان دی‌ماه آن را بپردازند.